

بررسی

عوامل حمله چنگیز خان به ماوراءالنهر*

بقلم آقای: پیتراوری، معلم فارسی دانشکده کمبریج

گیبون در فصل شصت و چهارم کتاب خود بنام «انحطاط و سقوط امپراطوری رم» راجع بسقوط قسطنطنیه میگوید: «از کشمکش های بی اهمیت یک شهر و حومه آن و از بی شهامتی و نفاق یونانیان منقرض، اکنون به فتوحات تر کپا میپردازم که بی بردن به قیام آنها بستگی به اطلاع قبلی از طغیان بزرگ مغولها و تاتارها دارد، و فتوحات سریع آنها را میتوان با انقلابات اولیه طبیعت مقایسه کرد که سطح کره زمین را منقلب و دگرگون ساختند. من دعوی خود را در مورد معرفی ملتها که عوامل قریب یابعد سقوط امپراطوری رم بودند محرز نموده ام و ضمناً نمیتوانم از ذکر حوادثی صرف نظر کنم که بعلمت عظمت فوق العاده خود مورد پسند صاحب دلان واقع خواهند شد.» من هم مانند گیبون، نمیتوانم از صحبت در باره چنگیز خان صرف نظر کنم، هر چند در طی دو قرن که از نوشتن کتاب انحطاط و سقوط امپراطوری رم توسط گیبون گذشته است، عده ای از دانشمندان کشورهای مختلف جهان به بحث و مطالعه در باره مغولان پرداخته اند و منابع تاریخ مغول بدقت مورد مطالعه قرار گرفته که از جمله آنها کتبی است که راهنمای اصلی، من بوده اند مانند: تاریخ گزیده، طبقات ناصری، جامع التواریخ، ابن الاثیر، جوینی، نسوی، بارتولد، بولوچت و گوییل.

* متن سخنرانی است که آقای پیتراوری معلم زبان فارسی در دانشکده کمبریج،

روز ۳۰ فروردین ۱۳۳۸ در تالار دانشکده ادبیات ایراد نموده اند.

بنابراین فقط يك محقق جوان ممکن است شتابزدگی بخرج داده، تاریخ مغول را برای موضوع خود انتخاب کند، مگر اینکه امیدوار باشد که موضوع را از زاویه تازه‌ای مورد مطالعه قرار دهد تا بلکه بتواند نکاتی را ببیند که اسلاف دانشمند او یا بکلی نادیده انگاشته و یا توجه کافی بآن مبذول نداشته‌اند.

به همین علت است که من بخور جرأت‌داده بار دیگر این موضوع را مطرح می‌کنم.

نکات عمده‌ای که من می‌خواهم مطرح کنم چهار مورد است باین شرح:

۱- وحشت حملات مغول باندازه‌ای بود که مورخین بهت‌زده و متوحش اروپا و مورخین ایرانی که سرزمینشان دچار وحشت و ویرانی شده بود طبعاً در تاریخ مغولان چنان غلو و مبالغه نموده‌اند که احیاناً ممکن است ما علل نهانی وقوع این مهاجمات را نادیده بگیریم.

۲- یکی از علل اصلی عطف توجه چنگیز خان بغرب و مخصوصاً به ماوراءالنهر قطع روابط مهم تجاری بین خاورمیانه و خاور دور بود.

۳- ولو اینکه سلطان محمد خوارزمشاه اشتباهاتی مرتکب شده باشد، باز بامطالعه دقیق منابع و مآخذ، شاید بتوان او را از پاره‌ای تقصیرات که در مورد حمله چنگیز خان معمولاً بگردن او می‌گذارند تبرئه نمود.

۴- هر چند از لحاظ اخلاقی فجایع مغولان را نمیتوان توجیه نمود، مع الوصف ممکن است برای عملیات دهشتناک چنگیز خان عللی قائل شد.

بنظر من یکی از اصول اولیه مطالعه در اعمال چنگیز خان (از لحاظ واقع-بینی) که وظیفه هر مورخ می‌باشد، اینست که او را رئیس يك قبیله صحرائشین و مردمی بدانیم که در حدود و ثغور امپراطوری «کین» در چین، زیر لوای او گرد آمده بودند. همیشه در پشت سر این سرکرده هولناک مغول، استپهای پهناوری قرار داشت که در آن مردمان چادر نشینی با شرایط و مقتضیات زندگی شبانی و صحرائشین زندگی میکردند و مدام در جستجوی آب و علف و بازارهایی بودند که محصولات خود را بفروش

برسانند و اجناس اقوام متمدن را خریداری کنند. مغولها حتی پس از آنکه بصورت سلسله سلاطین یونان در چین مستقر شدند، باز هنوز قلبا صحرا نشین بودند. بدلیل اینکه بعد از سقوط سلسله مغولان در چین که فقط ۸۹ سال دوام کرد. مغولها بار دیگر در آن نواحی پهناور آسیای شرقی، یعنی سرزمینی که ۱۵۰ سال پیش از آنجا برخاسته بودند، متفرق شدند. گین در این مورد میگوید: «یکصد و چهل سال بعد از مرگ چنگیز، نژاد منقرض او یا بعبارت دیگر سلسله یونان در اثر قیام اهالی چین، از آن مرزوبوم رانده شد و امپراطوران مغول دروادی خاموش صحرا معدوم الاثر گردیدند.»

در منابع و مآخذ قدیمی چین، تاتارها بسه دسته متمایز تقسیم شده اند و ما باید باین طبقه بندی چینی های قدیم با نظر دقت و تعمق بنگریم تا بتوانیم بدرستی معلوم کنیم که چنگیزخان از میان چه نوع مردمی برخاسته بود. نخست آن طبقه قبائل تاتاری بودند که در جوار دیوارهای چین میزیستند و در نتیجه بیش از سایرین در معرض نفوذ تمدن چین بودند. این تاتارها در طبقه بندی چینی های قدیم که بدان اشاره کردم تاتارهای سفید نامیده میشدند. بعد از آنها تاتارهایی بودند که در ناحیه شمالی صحرای گوبی آمدوشد میکردند و زندگی صحرا نشینی آنان سرسامانی داشت. اینها دارای گله های بودند و بامردمان شهر نشین تجارت میکردند و تاتارهای سیاه نامیده میشدند. دسته سوم بر طبق طبقه بندی چینی، تاتارهای وحشی یا مردم جنگل- نشین بودند. اینها در شمالی ترین نقاط مغولستان میزیستند و به خلاف تاتارهای سیاه که بشبانی و گله چرانی اشتغال داشتند، بیشتر به شکار می پرداختند. بنا بر روایت چینی ها، تیموچین که بعداً چنگیزخان نامیده شد از دسته دوم، یعنی تاتارهای سیاه بود. مغولهای تائیجیوت هم، خانواده و قبیله چنگیز را جزو جنگل نشینان یا تاتارهای وحشی محسوب میدارند، ولی چون آنها در کنار رودخانه های (اونون) و (کرولن) میزیستند از لحاظ جغرافیائی ناحیه ای رادر تصرف داشتند که حدفاصل بین ناحیه تاتارهای سیاه و سرزمین تاتارهای وحشی بود.

قوم چنگیز خان هر چند از لحاظ فرهنگی از تاتارهای سیاه عقب تر بودند ، مع الوصف در بین آنها اقوامی مانند (کرائیت ها) بودند که بر تاتارهای وحشی تفوق فرهنگی آشکاری داشتند و بنابراین میتوان قوم چنگیز را از لحاظ فرهنگی حدفاصل بین صحرانشینان و شکارچیان وحشی دانست .

تیموچین در اوائل زندگی بمانعی برخورد که او و مادر و پیروان نزدیکش را موقتا بمیان پست ترین طبقه تاتارها کشانید . چنانکه میدانیم وقتی چنگیز خان دوازده ساله بود پدرش (یسو گائی) پس از آنکه در فراز و نشیب های زندگی صحرانشینی بمقام نسبتاً شامخ سر کردگی عده ای از قبائل نائل آمده بود ، بدرود حیات گفت و پس از مرگ او این قبائل متفرق شدند و زن ییوه و تیموچین وارث جوان او را ، ترك کردند . با توجه به کارهای بعدی تیموچین ، میتوان چنین تصور کرد که وی از این حادثه درس بزرگی گرفت . در قاموس یسو گائی و جامعه چادر نشین او معنای قدرت عبارت بود از استفاده از نیروی نظامی برای گرفتن بهترین چراگاه ها از سایر قبایل و بهترین زمین ها برای اردو زدن . بعقیده من همین عوامل انگیزه های اصلی تمام تاخت و تازهای مغولها بود که بمحض اینکه تیموچین قدرت از دست رفته خود و خانواده اش را پس از مرگ پدر دوباره بدست آورد شروع به آن کرد .

مراحل بنیاد گذاری امپراطوری چادر نشینان را میتوان بشرح زیر توصیف نمود : سر کرده جاه طلب قبیله کسانیرا که تسلیم سر کردگی او میشوند باید متقاعد و راضی کند که تحت لوای او میتواند از بهترین چراگاه ها و مناسب ترین و فراوان ترین منابع آب و بهترین مناسبات تجارתי برای فروش و مبادله کالا بهره مند شوند و برای این کار سر کرده قبیله باید از حیث تعداد نفرات تفوق داشته باشد تا اتحاد قبائل او نیرومندتر از سایرین گردد و البته هر چه بیشتر شهرت و پیروزی بدست آورد قبائل بیشتری باو ملحق خواهند شد . بدین قرار قدرت نظامی او با بدست آوردن عده بیشتری مردان جنگی فزونی مییابد . ولی در اینجا باید اینکار را از دو جنبه مورد مطالبه

قرار داد: یعنی هر چه تعداد افراد در زیر لوای يك سر کرده پیروزمند زیادتر میشود احتیاج بجنگ نیز افزایش مییابد، زیرا هر چه بیشتر مردم به اتحادیه ایللی آن سر کرده جاه طلب قبیله ملحق گردند او باید شکمهای بیشتری راسیر کند و چراگاههای تازه و پهناوری برای چارپایان آنها فراهم سازد.

بدین طریق امپراطوری ایللی یا چادر نشینی بوجود میآید. اینگونه امپراطوریها چندان ثباتی ندارد و بزودی نابود میشود زیرا این اتحاد موقت، قبائل به شخصیت و حسن تدبیر يك فرد واحد و استعداد او برای جلب اطاعت و وفاداری افراد خود بستگی دارد. این سر کرده باید بتواند نظم و آرامش در بین قبایل خود برقرار سازد و در عین حال توفیق این قبائل را در فتوحات خارجی تأمین کند و بطوریکه دیدیم فتح در قاموس این سر کرده گان به معنای اینست که بهترین مراتع را از چنگ قبائل ضعیف تر بیرون بیاورند. برقراری نظم و آرامش داخلی (که بستگی به وفاداری قبائل نسبت بسر کرده خود دارد) و بدست آوردن چراگاه و بازارهای خوب نیز مستلزم این بود که سر کرده ایل منتهای مهارت را در اداره امور و انجام دادن عملیات نظامی داشته باشد و يك قوم طبعاً یاغی و خود پرست را که از فضائل مدنیت بکلی بی خبر بودند مطیع و فرمانبردار نگاه بدارد. همینکه چنین سر کرده ای میبرد اتحاد قبائل برهم میخورد و چادر هادو باره متفرق میگردد (چنانکه در موقع مرگ پدر چنگیز خان اتفاق افتاد).

این مراحل ایجاد و حفظ امپراطوری ایللی را بعقیده من میتوان به ظهور چنگیز خان بعنوان يك شخصیت جهانی اطلاق نمود. چنگیز از آن نوع سر کرده های پیروزمند و جاه طلبی بود که قبلاً ذکر نمودم. وی مردی بود زیرک باچشمانی (بقول مورخین قدیم) چون گربه و فوق العاده باهوش و شخصیتی داشت که در دل تمام کسانی که با او سروکار داشتند ایجاد ترس و احترام مینمود، در حقیقت او را باید یکی از بهترین سر کرده گان ایل بشناسیم. فرق بزرگ میان امپراطوری ایللی که او موفق بایجاد آن گردید با امپراطوری که پدرش بوجود آورده بود بیشتر از لحاظ کمیت بود

تا کیفیت. امپراطوری پسرچنان پهناور شد که برای تهیهٔ چراگاه کافی و بازارهای تجارتهی جهت مردم بیشمارى که زیر لوای چنگیزخان (لوایی که بشکل دم اسب بود) در آمده بودند، وی راناچار کرد که به اقلیم تانگوت و امپراطوری چین و بالاخره به ماوراءالنهر و کشورهای شرقی اسلامی تاخت و تاز کند. این توسعهٔ شوم در واقع تنها در لهستان متوقف گردید و علت متوقف شدن آن هم فقط این بود که فرمانده مغولی که در اروپا بود میبایستی برای شرکت درانتخاب يك قاآن جدید به آسیای مرکزی باز گردد.

اتحاد قبائلی که چنگیزخان بوجود آورد منجر به انقراض يك امپراطوری بزرگ و انهدام شهرهای بیشمارى گردید تا بقول رنه گروسه René Grousset سرزمینی مناسب برای زیست مغولان فراهم گردد ولی نباید این حقیقت را نادیده بگیریم که انگیزهٔ اصلی این جنبش بردامنهٔ مغولها احتیاج به یافتن يك محل مناسب زندگی برای گروه کثیری از قبائل بود. انگیزهٔ دوم آن بدون تردید تجارت بود و در این مورد باید یاد آور شوم که دادوستد برای چادر نشینان تاچه اندازه حائز اهمیت است. از اینراه میتوانیم پی ببریم که این عامل اقتصادی چگونه یکی از علل نهانی حادثه ای گردید که مورخین قدیم آنرا «فتنه» مغول توصیف میکنند.

علاوه بر سرزمین های پهناوری که مردم چادر نشین برای چراندن چارپایان خود احتیاج دارند، یکی از حوائج اصلی دیگر آنها دادوستد است. بازرگان سیار همیشه عزیزترین مهمان مردم چادر نشین است، زیرا شهر و بازار را بدر چادر او می آورد. این بازرگانان سیار، اسب و پشم و خز و فرش و منسوجات و سایر محصولات را که ایلات برای فروش آماده کرده اند از آنها خریداری میکنند و امتعهٔ شهری و اسلحه و زین و ابراق اسب و پارچه های گرانبها و تجملات را بآنها میفروشند. اهمیت بازرگانی در نظر تیموچین، هنگامی که مراحل اولیهٔ قدرت رامی یسعود، طبعا زیاد بود و وقتی هم که تیموچین، چنگیزخان مقتدر، گردید از این اهمیت چیزی کاسته نشد. چه او احتیاج باسلحهٔ وافری از دمشق و هندوستان داشت و همچنین نیازمند بازارهایی برای

محصولات مغولستان و اندکی بعد (موقعیکه چین را نیز در تسلط خود گرفت) برای محصولات آنکشور بود. قبائلی که زیر سلطه چنگیز خان در میآمدند نظر بکیفیت موطن خود، گذشته از امتعه خاص ایللی، فلزات قیمتی ویشم نیز برای فروش در بازارهای خارجی داشتند و علاوه بر این در کنار جاده قدیم ابریشم قرار گرفته بودند و از اینراه سود میبردند و نیز همواره بابازرگانان مصرف کننده آن در تماس بودند. در مراحل ابتدائی زندگی تیموچین، در تواریخ میخوانیم که سه بازرگان مسلمان بنام جعفر خوجه و حسن و دانشمند حاجب با او بودند. بدین لحاظ هرگونه خللی در تجارت بین شرق و غرب، قهراً، موجب تشویش قبائلی میگردد که زیر سلطه چنگیز خان شاهراه تجارت مذکور را در دست داشتند. این مسأله همانطور هم موجب نگرانی شدید بازرگانان که اکثر مسلمان بودند میشد. (چینیها آن شهامت و جسارت را نداشتند که بیرون از سرحدات خود بتجارت پردازند و در بین مردمی که خارج دیوار بزرگ چین بودند فقط او یغورها به تجارت رغبتی نشان میدادند.) چنگیز خان در سال ۱۲۱۶ میلادی (مطابق ۶۱۳ هجری) پکن را تسخیر کرد و در همین موقع بود که او تصمیم گرفت توجه خود را بسوی غرب منعطف کند. آیامیتوانیم دلیلی بیابیم که شرایط بازرگانی در این تصمیم دخیل بوده است؟ بعقیده بنده آری، زیرا در این زمان مشاهده میکنیم که شاهراه ابریشم در اثر کشمکش بین سلطان محمد خوارزمشاه و کوچک خان بر سر بقایابی سرزمینی که تاچندی پیش بامپراطوری گورخان قره ختائیان تعلق داشت مسدود شده بود. این کشمکش بین سلطان محمد و خان منجر باوضاعی در کاشغر شده بود که دلالت بروقفه‌ای در تجارت بین شرق و غرب داشت. عواقب این وقفه از این لحاظ وخیم تر شده بود که در آن هنگام بعلت منازعه بین حکمران کیش و حکمران هرمز راه دریائی خلیج فارس مسدود گردیده بود. بدین قرار یک بحران تجارتنی در آسیای مرکزی بوجود آمد و لذا بازرگانان خواستار اقداماتی در آن نواحی بودند که منجر به ختم منازعات جزئی در آن سامان و باز شدن مجدد طرق تجاری آنها گردد. با توجه باین مراتب

روی هم رفته تعجبی ندارد که می بینیم بازرگانان مسلمان پیشرفت چنگیز خان را بسوی غرب عملاً تسهیل مینمودند. کوچک خان در سال ۱۲۱۸ میلادی توسط سر بازان مغول معزول و کشته شد و یکی دو سال بعد نوبت به سلطان محمد خوارزمشاه دشمن او رسید. این دو سلطان هر دو از احتیاجات بازرگانان غافل بودند.

با توجه باین ملاحظات تجارتنی، عجیب نیست اگر اولین سفرای چنگیز خان به دربار سلطان محمد (که مرکب از سه نفر مسلمان بنام محمود الخوارزمی و علی خواجه البخاری و یوسف الاتراری بودند) با هدایائی وارد شدند که نمونه محصولات بود که امپراطوری چنگیز خان در شرق میبایستی بفروش برساند، یعنی طلا ویشم و خز ویشم و منسوجات پشمی و البته اریشم. اعزام نخستین سفرای چنگیز خان بدربار خوارزمشاهیان ظاهراً جواب اولین هیأتی بود که خوارزمشاه برای کشف حقایق بحضور چنگیز خان فرستاده بود و نباید تعجب کنیم که چنگیز خان بلافاصله پس از این اولین سفارت خود، هیأتی بدربار خوارزمشاه فرستاد که در عرف امروزی میتوان آنرا فقط (هیأت بازرگانی مغول) نام نهاد. زیرا اندکی بعد از اعزام سفرای مزبور، چنگیز خان کاروانی مرکب از چهارصد و پنجاه بازرگان و پانصد شتر امته ماوراءالنهر کسب داشت. تمام این بازرگانان مسلمان بودند. قتل بازرگانان مزبور در انار و چپاول امته آنان بدست اینالجق حاکم اترار حادنه ای بود که علت آنی هجوم چنگیز خان گردید.

البته این فاجعه بلافاصله پس از قتل عام بازرگانان روی نداد، اولین عکس العمل چنگیز خان پس از شنیدن این خبر (که بروایت بعضی از مورخین توسط یکی از کاروانیان که از آن مهلکه گریخته بود بوی رسید، زیرا هنگام قتل عام، این مرد در حمام بود) این بود که سفرای دیگری بدربار سلطان محمد بفرستد تا اینالجق یا بقول بعضی از مورخین اینالخان را برای قصاص بمغولان تسلیم دارد. اعضای سفارت اخیر عبارت بودند از یک ایلچی یا سفیر مسلمان و دو نفر ملازم تاتار. چنین بنظر میرسد که انتخاب ایلچی میمنت نداشته، چون ظاهراً این ایلچی بسریکی از سپاهیان خائن

سلطان تکش، سلف خوارزمشاه بود و وقتی سلطان محمد این ایلچی را بقتل رسانید وضع وخیمتر شد و وقوع جنگ حتی گردید.

قبل از اینکه وارد جزئیات اوائل جنگ بشویم باید باسلطان محمد خوارزمشاه آشنائی خود را تجدید کنیم. من او را یکی از رقت انگیزترین شخصیت‌های تاریخ میدانم و نیز با او همدردی دارم. شاید او این همه همدردی را که من حاضرم نسبت باو داشته باشم سزاوار نباشد. شاید بعد از تمام این حرفها عذری برای طرز اداره امور او قبل از حمله چنگیزخان وجود نداشته باشد. در حقیقت سلطان محمد هر خطائی که در حیطة امکان او بود مرتکب شد. این پادشاه در اثر دشمنی باناصر خلیفه، طبقات متدین را از خود رنجانده و با صدور اجازه قتل شیخ مجدالدین امام صوفیه کینه مردم را بخود جلب کرده بود (قتلی که باید یکی از بدترین جنایات تاریخ و همچنین یکی از نامدبرانه ترین اعمال مضبوط شمرده شود) و نیز سلطان محمد هر گونه امید به حسن اداره امور را با اصلاحات عجولانه و ناسنجیده خود از میان برده و در نتیجه، تمرکز اختیارات در دست يك وزیر که از قدیم ترین ازمنه از خصائص حکومت در ایران بود، جای خود را به تقسیم اختیارات بین يك هیأت شش نفری داده بود.

این خطها را نمیتوان نادیده گرفت و مع الوصف از اکثر این خطها من چنین درك میکنم که سلطان اگر هم گاهی از جاه طلبی های احمقانه خود دچار ضلالت نمیشد، قربانی حوادث و مقتضیات می گشت و احتمال قوی میرود که دشمنان خانگی او حتی از جاه طلبی و غرورش استفاده کرده او را تشویق به ارتکاب خط و اشتباه میکردند. توجیه کشمکش او باخلیفه کار دشواری است. و زکریعت آن نیز مشکل میباشد، مگر اینکه بگوئیم که از بین خانواده و اطرافیان سلطان کسانی که خواهان سقوط او بودند عمداً او را راه غلط مینمودند ولی فراهم کردن موجبات قتل مجدالدین را در واقع میتوان مخصوصاً با توجه به مدرك اخیری که آقای سعید نفسی در چاپ لباب الالباب منتشر ساخته است، معلول ضعف سلطان در مقابل امرای ترك خود و «ارستو کراسی نظامی ترك» دانست که بیش از هر عامل دیگری منجر

به سقوط سلطان در مقابل ارتش مهاجم چنگیز خان گردید. ضعف سلطان در مقابل فرماندهان سپاه خود و همچنین دسائس زنی که اگر مادر واقعی میبود میبایستی بیش از هر کس دیگر او را دوست داشته باشد، اوضاعی را که سلطان در مقدمه هجوم چنگیز خان با آن مواجه گردید برای ما آشکار میسازد. مثلاً قتل عام اترار را در نظر بگیرید، حمدالله مستوفی درباره آن چنین مینویسد:

«... واینالجق حاکم آنجا بود که بامادر سلطان نسبت خویشی داشت جهت تعرض ایشان (یعنی تجاریکه از طرف چنگیز خان آمده بودند) موقوف کردند و از سلطان قتل ایشان خواسته بود، سلطان را چون آخر دولت بود نکبت با فکر نگذاشت تا اندیشه بخون فرمان داد، اینالجق قریب پانصد آدمی بی گناه را بکشت و اموال ایشان برداشت چون خبر پیش جنگز خان رسید بسطان پیغام فرستاد و اینالجق را بخواست تا قصاص کند جهت آنکه اکثر امراء صاحب لشکر، خویشان اینالجق بودند. سلطان را قدرت سپردن او نبود. از غایت بدبختی تندی نمود و ایلچی جنگز خان را بکشت و عازم جنگ او شد.» (س ۴۹۷)

با نقل این سطور از تاریخ گزیده دیگر لازم نیست من این حقیقت را مدلل بدارم که وقتی چنگیز خان تاخت و تاز خود را در غرب آغاز کرد، سلطان محمد در واقع دیگر آزادی عمل نداشت، او از سران سپاه خود بیمناک بود و حتی اگر عاقلتر هم میبود باز اختیاری نداشت که بصوابدید خود عمل کند. مورخی که من از او نقل قول کرده‌ام مانند بسیاری از تواریخ گرانبهای قدیم بزبان فارسی تمام قضایا را در چند کلمه نخبه خلاصه میکند ولی آنرا بنحوی بیان مینماید که فقط کسانی که حواسشان جمع و هوششان بجاست میتوانند معنای کامل گفته این مورخ را درک کنند.

عدم تدبیر سلطان بیش از همه، در این امر آشکار است که او نتوانست اهمیت حیاتی تشویق روابط تجار تی با شرق اقصی را درک کند، چه شاهراه قدیم ابریشم با اروپا در سرزمین خود او یعنی از راه همدان بیفداد امتداد داشت و نیز سلطان محمد باین نکته پی نبرد که سر کرده قبیله‌ای که توانسته بود شهرهای چین را تحت انقیاد خود در آورد، میتواند همین معامله را با شهرهای ماوراءالنهر بنماید. در این مورد چنین

بنظر میرسد که سلطان تصور نموده بود که بعدفاصله ماوراءالنهر با کشورهای مبداء سپاهیان مغول سبب خواهد شد که سپاهیان چنگیز خان خسته و کوفته بدانجا وارد گردند و در محیط نامأنوس و جدید، دست و پای خود را گم کنند. غافل از اینکه عده ای بازرگان مسلمان اهل ماوراءالنهر راهنمای چنگیز بودند و ظاهراً سلطان آگاهی نداشت که قوای چنگیز باچه سرعتی میتوانند متفرق و دوباره جمع شوند. تنها چیزی که ما میتوانیم در اینجا بگوئیم اینست که دستگاه جاسوسی و اطلاعات سلطان بسیار ضعیف بوده است. آیا او هرگز شنیده بود که یکی از خصائص برجسته و خطرناک سپاه مغول، سرعت حرکت و قدرت عجیب آن در صف آرائی بود و چنگیز خان این فنون را از همان روزهای اولیه سرکردگی خود در شکار گاه به لشکریان آموخته بود؟

در اینجا بقسمت دوم دفاع خود از سلطان محمد خوارزمشاه میپردازیم. من تصور نمیکنم که پس از ورود مغولان به ماوراءالنهر سلطان قدرت فرماندهی نظامی خود را از دست داده بود، ممکن است که خوارزمشاه مرعوب خویشاوندان مادر و هم قبیله های خود شده باشد و همچنین در مسائل اقتصادی و بازرگانی بی بصیرت بوده و شاید که فدای جاه طلبی احمقانه و ناچیز شمردن دشمن شده باشد، ولی بهر حال او سرباز خوبی بود و چند پیکار قرین با موفقیت انجام داد و تصور نمیکنم که او بمحض شنیدن خبر ورود سپاهیان مغول بسرحدات کشورش تمام فنون نظامی را که میدانست فراموش کرده باشد، بلکه معتقدم که بعداً از ادامه جنگ دست کشید، یعنی وقتی که در بلخ بود دو خبر شنید که باعث وحشت و فرار او شد: مقصودم شنیدن خبر سقوط بخارا و بی بردن باین راز بود که امرایش مشغول توطئه برای قتل او هستند. همین خبر اخیر بود که بعقیده من بالاخره سبب شد تا سلطان محمد دست از جنگ بکشد و فرار اختیار کند. آنچه باین توطئه ارتباط نزدیک داشت، خیانت بدرالدین عمید بود که نامه های از امراء جعل میکرد که میخواهند تسلیم چنگیز بشوند. وقتی این نامه ها با جواب های ساختگی چنگیز خان که تسلیم امراء را پذیرفته بود، بدست سلطان رسید چنین پنداشت که چنگیز خان میخواهد از نقطه ضعف او یعنی عدم اعتمادین

او و امرایش استفاده کند و شاید در این موقع بیم و هراسش از توطئه امراء بتحقق پیوست و کار را از کار گذشته دید. برای روشن شدن این مطلب باز عین کلمات تاریخ ذریده را نقل میکنم:

«... و در انثناء این از اهل دیوان خوارزمشاهی بدرالدین عمید از سلطان متوهم شد و بگریخت و بچنگیز خان پیوست و به تزویر مکتوبات از زبان امرای خوارزمشاهی بچنگیز خان نوشت و مصادقت و اخلاص نمود و در دفع سلطان مدد طلبید. و جواب چنگیز خان بر ظهر هر یک بقبول آن مودت و مدد لشکر نوشت و بر دست جاسوسی فرستاد. خواس سلطان جاسوس را بگرفتند و آن مکتوبات بستند و بر سلطان عرض کردند چنانکه خواس سلطان و امیران بر یکدیگر متوهم شدند و چون خداوند تعالی تمشیت دولت مفعول میداد تدبیر موافق تقدیر نشد، جمعی امراء آهنگ خوابگاه او کردند و او واقف بود و جا بدل کرد. امراء خوابگاه او بزخم تیرو شمشیر چون پشت خار پشت کردند چون واقف شدند که سلطان آنجا نیست بگریختند و نزد چنگیز خان رفتند سلطان را بر مخالفت امراشکی نماند ایشان را پیش خود داشتن از حزم دور دید هر میری شهری فرستاد...»

بعقیده من ناهنگام وقوع این حادثه سلطان محمد از یک نقشه جنگی مشخص پیروی میکرد منتها نقشه اش قدامی بود، زیرا بعللی که بعداً روشن خواهد شد او نمیخواست روش تهاجمی علیه مهاجمین در پیش بگیرد. البته بخاطر دارید که وقتی چنگیز خان شروع بتاخت و تاز کرد اقدامات زیر مورد بخت سلطان و مشاورینش بود:

اول - آنکه سپاه بزرگی گرد آورند و دشمن را قبل از ورود بماوراء النهر در یک موضع سرحدی در کنار سیر دریا شکست دهند و این کار دلالت بر انتخاب یک روش تهاجمی داشت.

دوم - آنکه بگذارند مغولان وارد ماوراء النهر شوند و آنگاه پاد گانهائی را که در تمام شهرهای عمده مستقر شده بودند، در حینی که متفرق و در فکر چپاول و تاراج در زمینی نا آشنا هستند، شکست دهند.

سوم - آنکه بغزنین عقب نشینی و در آنجا سپاهی گرد آوری کنند و به مغولان در حینی که از غنائم سیراب و مشتاق مراجعت بوطن هستند حمله بکنند. در حقیقت این ترس آمیزترین نقشه پیشنهادی بنظر میرسد، و غزنین از آن جهت انتخاب

شده بود که در کنار راه فرار احتمالی بسوی هندوستان قرار داشت. ولی همین پیشنهاد عجیب نیز هر گاه این نکته را در خاطر داشته باشیم که سلطان مسلمان تصور نموده بود که هجوم چنگیز خان چیزی نیست جز یورش يك ارتش ایللی بی نظم و انضباط که میخواید هر چه زودتر به موطن خود باز گردد. معقول بنظر میرسد. پیشنهاد اول یعنی جمع آوری کلیه قوا و اقدام بیک جنگ تهاجمی برای راندن مغولان در سرحدات امکان ناپذیر بود، چه سلطان پروای آن نداشت که تمام سپاهیان خود را در یکجا گرد آورد از بیم آنکه مبادا امرایش از فرصت استفاده کرده بر او بشورند و یا سربازان مزدور او که از قبایل مختلفی تشکیل یافته بودند بطور دسته جمعی او را ترك نموده بدشمن پیوندند، زیرا بسیاری از سپاهیان او از قبایلی بودند که قبلاً بچنگیز خان تسلیم شده بودند. دلیل دیگری که سلطان نمیتوانست تمام سپاه خود را در یکجا متمرکز کند توسط پروفیسور مینورسکی بمن یسا آوری گردید: یعنی تهیه غذا و آب کافی در يك محل برای چنین سپاه بزرگی بسیار دشوار میبود. زیرا ما باید در نظر داشته باشیم که هر چند سپاه سلطان از افراد مختلفی چون ترکها و تاجیکها و قرلوکها و ختائیان و غوریهها و حتی تاتارها تشکیل یافته بود، مع الوصف اگر خوارزمشاه موفق میشد که تمام جنگجویان خود را گرد آورد؛ در واقع میتواند بزرگترین سپاهی را که تاریخ بیاد داشت زیر لوای خود جمع کند. نیروی نهانی او از لحاظ نظامی شگرف بود ولی سیر حوادث استفاده صحیح از این نیروی نهانی را غیر ممکن ساخت. چنگیز خان ظاهراً از این نیروی عظیم سلطان آگاهی داشت و در اوائل تاخت و تاز خود از آن بیمناک بود. تا آنکه به نقطه ضعف سلطان محمد پی برد و دریافت که تسلط خوارزمشاه بر سیهسالارانش در واقع تاجه پایه ناچیز بوده است.

نقشه ای که سلطان انتخاب کرد بنظر من ترکیبی بود از پیشنهاد دوم (یعنی اینکه بگذارد دشمن وارد ماوراءالنهر شود و بعد کارش را بسازد) و اصلاحی در پیشنهاد سوم (که بغزنین عقب نشینی کند و در آنجا قوای برای حمله گرد آورد). اما بجای عقب نشینی بغزنین، سلطان به بلخ رفت و پادگانهای از سپاهیان نخبه بتعداد زیاد در بخارا

وسمرقند و خجند و اترار و سایر مواضع مستحکم بجا گذاشت. حتماً خوارزمشاه چنین پنداشته بود که چنگیز خان قادر بتصرف این شهرها نیست و پادگانهای محل میتوانند بیرون بیایند و قشون مغول را نابود سازند و خود بقیة السیف آنها را در حینی که مغولان شکست خورده قصد فرار بسوی مغولستان دارند از راه بلخ قلع و فمع کند. این نقشه منطقی است ولی البته به این نکته توجه ننکرده بود که چنگیز خان میدانست باشهرهای پادگان دار چگونه رفتار کند و میتواندست سرعت برق آنها را تسخیر نماید: چنگیز عده ای بازرگان و افراد خائن در خدمت داشت که سر بازان او را در محیط نا آشنای ماوراء النهر راهنمایی میکردند. در هر حال پس از رسیدن سلطان به بلخ خبر سقوط بخارا (که پادگان آن اقدام به خروج و اتخاذ روش تهاجمی نموده بود، چنانکه بعداً پادگان سمرقند نیز چنین کرد) و همچنین اوضاع واحوال دیگر سبب شد که سلطان قطع امید کند و باجسم و روحی علیل فرار اختیار نماید و در جزیره آبسکون بدرود حیات گوید.

آخرین مبحث من این بود که هر چند اعمال چنگیز خان قابل توجیه نیست، مع الوصف میتوان برای بعضی از کارهای او در این نخستین لشکر کشی به خاک ایران دلائلی اقامه کرد. تصور میکنم که ما به بسیاری از علل اعمال و رفتار او نزدیک و آشنا شده باشیم، آنچه بدان باید پی برد، علت فجایع او در انهدام شهرها و کشتار مردم است. چگونه میتوان برای این اعمال او دلائلی اقامه کرد؟ اعمالی که بخاطر آن مورخین تمام ملل بنام چنگیز لعنت میفرستند. بعقیده من انهدام شهرهای ماوراء النهر يك علت سوق الجیشی داشت، هر چند علت دیگر آن- مخصوصاً در اترار- انتقامجویی بود.

مجموع سپاهیان چنگیز خان طی محاسبه بار تولد از دو بیست هزار نفر تجاوز نمیکرد و دلیلی نمی بینم که مادر این محاسبه تردیدی بخود راه بدهیم. این تعداد محتملاً مجهز بسلاحهای سبك بودند. از طرف دیگر اگر سلطان محمد خوارزمشاه بوفاداری ارتش عظیم و نامتجانس خود اعتمادی میداشت میتواندست قشونی بمراتب عظیم تر و مجهز تر وارد عرصه کارزار کند. چنین بنظر میرسد که چنگیز خان سلطان را دشمنی

خطرناک میدانست. طبق یکی از روایات مربوط باولین ملاقات بدرالدین عمیدخان با چنگیزخان، بدرالدین بهیچوجه بیم و هراس چنگیزخان را از نیروی نظامی خوارزمشاه برطرف نساخت و باو گفت که سلطان لشکری نیرومند دارد و در حقیقت تنها امید چنگیزخان به شکست دادن لشکر سلطان این بود که از سوءظن بین سلطان و سرکردگان قشونش استفاده کند. در قبال این اوضاع و احوال تاوصول خبر فرار سلطان بساحل خزر، مسلماً چنگیزخان از اینکه مبادا سلطان قشونی در یکی از شهرهای بین او و جاده مغولستان گرد آورد و راه عقب نشینی او را قطع کند بیمناک بود. بعقیده من بعلت همین بیم و هراس بود که چنگیزخان تصمیم گرفت هرشهری را که تصرف میکرد ویران کند و اینکار را از بخارا و اترار و خجند آغاز کرد. او نمیتوانست بخودجرات دهد و این نقاط احتمالی تجمع قشون را در پشت سر خود بگذارد. پس شهرها را ویران کرد و آن عده از نفوس را که برای محاصره شهرهای دیگر و یا بعنوان پیشه ورفایده ای بحال او نداشتند بقتل رسانید و آن عده از مردمی را که مشرثمری برای او بودند به همراه خود برد، گوئی میترسید آدم سالمی را بجا نهد و یا محلی را آباد بگذارد، مبادا که در پشت سر او احتمالاً پیاپیگاه یا پناهگاهی برای قشون دشمن تبدیل شود. همه چیز میبایست منهدم گردد و مملکت برای ورود و عبور قشون او باز باشد تا اگر تصمیم گرفت دوباره بخاور دور عقب نشینی کند مزاحمتی برای او ایجاد نگردد. البته توصیفی که درباره اکثر اعمال فجیع صدق میکند در مورد فجایع بی نظیر چنگیزخان نیز صادق است. ویران کردن شهرهای بزرگ و قتل عام نفوس را مانند اکثر اعمال پلید میتوان در تجزیه و تحلیل نهائی ناشی از ترس و بدگمانی تشخیص داد، ترس و بدگمانی که بزرگترین دشمن بشر است.